

- مرگی که در شهر بازتآب یافت

تابستان سال ۱۳۳۵ خبر فوت مردی در مشهد پیچید که شهری او را دوست داشت. همه جراید آن زمان به مرگ او به تفصیل پرداختند تا نشان بدهند وقتی از خانواده علم، اخلاق و شرف حرف می‌زنند، از چه می‌گویند. دکتر احمد سالاری را جراید یکی از چند پزشک عالی مقام، مجرب، فداکار و اخلاقی استان و یکی از بهترین استادان دانشگاه توصیف کرده‌اند. ظاهراًمطلب اونیز بسیار شلوغ‌تر و پررونق‌تر از دیگر پزشکان شهر بوده و مردم چه با بیماری و چه با ناداری با اطمینان به مطبش مراجعه می‌کردند و می‌دانستند دست خالی بازمی‌گردند. با این حال شهرت و رونق مطب باعث نمی‌شود دکتر احمد با مال و مکنث از دنیا برود و براساس مستندات برجای مانده، او پس از سال‌ها مدیریت بهداشت استان و شهر مشهد، با دست خالی دنیا را به با‌ماندگانش می‌سپارد. مطبوعات وقت درباره‌اش می‌نویسند: «با آن‌که سال‌ها نخستین مطب این شهر را داشت و شبانه‌روز به خدمت و مداوای بیماران و مراجعین ایستاده و مهیا بود، جز قرض از وی میراثی برای وراث عزیزش و جز نامی درخشان و توأم با تجلیل برای خودش نماند.»با شنیدن خبر مرگ او، مردم بلافاصله به سوی خانه‌اش در کوی سالاری‌های‌ شتابند ومحوطه‌باغ نادری و اطراف آن لبریز از جمعیت می‌شود تا تشییعی باشکوه در حافظه شهر ثبت شود و تیتیر روز بعد جراید این باشد: «مصیبت بزرگ، طبیعی درگذشت و شهری عزادار شد.»روزنامه‌آزادی‌این‌بدقه‌ابدی را چنین توصیف می‌کند:«اشک دریدگان همه جاری بود. از باغ نادری تا خیابان طبرسی مرتیا بر جمعیت تشییع‌کنندگان اضافه می‌شد. . . . جنازه مرحوم دکتر احمد سالاری از طریق فلکه و صحن جدید به آستان قدس (منظور حرم مطهر است) منتقل و مراسم خطبه با تجلیل کامل برگزار و جنازه در آستان قدس به خاک سپرده شد.»

- نامی که در روزنامه‌ها ماندگار بود

تا مدت‌ها پس از فوت دکتراحمدسالاری، جراید مقالات و اخبار متعددی منتشر و از او به نیکی یاد می‌کنند. آن سال‌ها جامعه پزشکی مشهد بزرگانی مانند دکتر موسی حجازی، دکتر حشمت اعتمادی ودکتر ولی...مظفری‌راهم‌ازدست‌داده بودودپزشکان دیگری ماننددکتر عاملی به واسطه بیماری ازمدار خدمت دور شده بودند.برادر دکتر احمد نیز که مسئول بخش جراحی بیمارستان شاهرضا بود، دو سال پیش از این، بر اثر عارضه قلبی درگذشته بود. همین ضایعات پیاپی باعث می‌شود تا جراید چنین بنویسند: «سوزنده‌ترین صاعقه‌ها بر پوستان مرگومردیت، طب و علم خراسان اصابت نموده است.»

مهین دخت آموزگار در یادداشتی که برای روزنامه‌ها فرستاده در توصیف شخصیت دکتر احمدسالاری می‌نویسد: «شادروان کسی بود که انسان واقعاً و محضرش لذت می‌برد. انسانی که حتی کسالت باعث نمی‌شد برای افرادی که به دیدارش می‌آیند تیرش‌ور شود و از یک سال خانه‌نشینی‌اش شکوه و شکایت کند.»همچنین جمعی از پزشکان و دانشجویان با امضای درجی آن ایام، نامه‌ای سرگشاده هم منتشر می‌شود که از رئیس بهداری استان نهم می‌خواهند بیمارستانی‌را که در همان روزها افتتاح می‌شده، به‌نام«دکتر سالاری»نام‌گذاری کنند. این مکتوب از دکتر احمد به عنوان یکی از مؤسسان اداره بهداری استان نهم و بهداری شهرداری یاد می‌کند که با پانزده سال تدریس، نقش مهمی در تربیت صد‌ها پزشک داشته‌است. هرچندبه دلیل نبود نامی از چنین بیمارستانی در تاریخ شهر، به نظر می‌رسد با این خواسته هرگز محقق نمی‌شود. اما او واقعاً که بود و چگونه زیست؟

- پسر سوم خاندان، طبیب اجتماعی!

دکتر احمد سالاری متولد۲۵ آذرماه سال ۱۲۸۳ خورشیدی در مشهد، دیپلمش را از دارالفنون تهران می‌گیرد و سال ۱۳۰۶ به مشهد بازمی‌گردد و تدریس ریاضی و طبیعی را در مدرسه متوسطه دانش شروع می‌کندامادیری نمی‌گذردکه‌می‌بیند دوست دارد چا پای پدر بگذارد. او که پیش‌تر فرانسه را موخته بود، به این کشور می‌رود تا ۹سال در دانشگاه طب نانسی و بیمارستان‌های آنجاکسب علم و تجربه‌کند.سوم‌مردادسال۱۳۱۶ همان‌روزی است که جراید، خبر باگشت پسر سوم معتمدالحکما به مشهد را به چاپ می‌رسانند. احمد‌تازه‌از فرنگ برگشته، چندماه بعد هم مطب خود را مقابل باغ ملی افتتاح می‌کند تا بیماران شهرداری به او سپرده می‌شود تا سلامت یک شهر در دستان او باشد.

دو سال پس از پذیرش این مسئولیت، درهای بیمارستان مشهد(احتمالاًمنظور همان حسین سالاری یا همان معتمدالحکما در سال ۱۲۶۳ خورشیدی به عنوان پزشک ارتش با یک هتگ به خراسان مأمور شد. دو سال بعد، همسر رکن‌الدوله، والی و حاکم خراسان و تولیت آستان قدس رضی، را درمان کرد و یک عبا و قرآن هدیه گرفت و سپس به ریاست دارالفنون آستان قدس رسید. حسین، متولد سال ۱۲۳۸ خورشیدی، پنج پسر داشت: رضا، میرزا محمود، احمد، علی و مهدی. دکتر معتمد باور داشت حتی اگر به خاطر آموزش فرزندانش قرش زیر پایش را بفروشد، آن‌ها باید تحصیل کرده بار بیابند، به همین خاطر بچه‌ها را به مدرسه الیانس فرانسه در تهران فرستاد و پس از آن راهی دارالفنون شدند. رضا، احمد و علی پزشک شدند و راه پدر را در پیش گرفتند. در واقع، اعتقاد پدر به تحصیل و صداقتش در طب، راه پسرهارا به سوی پزشکی هموار کرد تا

درباره دکتر احمد سالاری که آموزگاری، طبابت و خون دل خوردن

برای سلامت مردم مشهد را در هم آمیخته بود

سالار پزشکان شهر



دکتر احمد سالاری

سیده نعیمه زینبی| دکتر احمد سالاری اگرچه این روزها نامی آشنا نیست اما یاد و خدمتش در تاریخ پزشکی مشهد ثبت است و این تنها به سبب مهارت درمانی او نیست و این نام از آن رو ماندگار است که او هم طبیب بود و هم آموزگار، هم مدیر بود و هم فعال اجتماعی. احمد سالاری برخاسته خاندانی بود که پزشکی را نه فقط حرفه، بلکه نوعی تعهد می‌دانستند و خود نیز همین معنا را در بطن زندگی‌اش حفظ و آن را زندگی می‌کرد. او در روزهای بیماری، فقر، بحران و نیازمندی، برای مردم شهر، آشنا و قابل اعتماد بود. به همین دلیل وقتی تابستان ۱۳۳۵ در میان سالی دارفانی را وداع می‌گوید، واکنش مردم و مطبوعات نشان می‌دهد که با این عزیمت ناگهانی، فقط چراغ یک مطب خاموش نشده بلکه امیدی برای یک شهر از دست رفته است. این روایت در هفتادمین سالگرد درگذشت او، یادی است از خدمات پزشکی مهربان که خاندانش بخشی از تاریخ پزشکی مشهد را ساخته‌اند.

بهداری شهرداری است) به همت او به روی مردم باز می‌شود ؛ تیمارگاهی که محل درمان فقرا و بینوایان بوده و او همه هم و غم خودش را برای این بیمارستان و خدمت به بیماران نیازمندش می‌گذارد، چنان که روایت شده، خبرنگار نیمه‌شب برای تهیه گزارش به آنجایی‌رودمتوجه حضوررئیس بیمارستان دردفترکارش می‌شودکه آماده سرکشی از بیمارستان بوده است. روزنامه آفتاب شرق درباره این بیمارستان می‌نویسد: «فعلا علاوه بر بیماران دائمی همه‌روزه به عده زیادی از مراجعه‌کنندگان رسیدگی شده و دوا ی مجانی به بینوایان داده می‌شود. این بیمارستان دارای صد و پنجاه تختخواب و دارای پرستاران تحصیل‌کرده و آموذه بوده...» در همین دوران، او علاوه بر مسئولیت‌های اداری و درمانی، در امور مدنی و اجتماعی نیز فعال بوده است. از جمله می‌توان به عضویت در کمیسیون جلوترگیری ازگران فروشی کالا‌های خارجی در سال ۱۳۱۸ خورشیدی و عضویت در انجمن همکاری خانه و مدرسه دبستان خاقانی در سال ۱۳۲۷ خورشیدی اشاره کرد. ابعاد فعالیت‌های دکتر احمد سالاری تنها به پزشکی محدود نمی‌شود. پس از درگذشت شادروان روبین‌تن، صاحب‌امتیاز روزنامه‌موس در مرداد ۱۳۲۳ خورشیدی، دکتر احمد سالاری برای حفظ این جریده و کمک به حیات فرهنگی شهر، به عنوان همکار افتخاری در انتشار و اداره روزنامه‌موس مشارکت فعال دارد که این همکاری تا سال ۱۳۲۸ خورشیدی ادامه می‌یابد.

- در بیمارستان، بهداری و روزهای بحران

دکتر احمد سالاری از سال ۱۳۲۶ خورشیدی مسئولیت بهداری استان نهم، خراسان، را بر عهده می‌گیرد. او پزشک همیشه در مسیر درمان بود، به همین خاطر می‌توان رد پای سفرهای او را در مناطق زلزله‌زده یا درگیر اپیدمی به روشنی پیدا

- یک کناره‌گیری اخلاقی

یکی از نقاط عطف کارنامه اداری دکتر احمد سالاری، استعفایش در اواخر خرداد ۱۳۲۷ خورشیدی از ریاست بهداری استان نهم است. طبق آنچه در جراید بازتاب یافته، او که به مدت دو سال این مسئولیت سنگین را به‌طور مجانی و بدون دریاقت حقوق اداره کرده بود، در پی کشف یک فقره تخلف اداری و مالی در کارگزینی تهران و گزارش آن به وزیر، با کارشکنی و مخالفت‌های گسترده بدنه اداری وزارت بهداری مواجه می‌شود. کشف این ماجرا سبب رویارویی وزارت مقابل دکتر احمد می‌شود و مطبوعات دلیل استعفا ی او را مخالفت مداوم با همه پیشنهادهای کاری دکتر عنوان می‌کنند. در نهایت، او در اعتراض به این وضعیت از سمت خود کناره‌گیری می‌کند که این استعفا در تیرماه ۱۳۲۷ پذیرفته و کفالت بهداری استان به دکتر قاسم رسا واگذار می‌شود.

این اقدام اخلاقی بازتاب‌گسترده‌ای در مطبوعات وقت مشهد دارد و از او به عنوان پزشکی پاک‌دامن و شریف یاد می‌شود. ظاهراً پس از این استعفا او مسئولیت دیگری در استان نمی‌پذیرد، ولی نامش در میان اعضای انجمن حمایت از بیماران به‌روشنی پیداست تا در بهمن‌ماه سال۱۳۲۷ خورشیدی یکی از پایه‌گذاران این امر باشد.دکتر سالاری حتی در کمیسیون‌های بهداشتی شهر هم حاضر می‌شده تا برای ارتقای سلامت مردمی که دوستشان داشت کاری کند. همین رفتار و منش او هم هست که مرگش را به یک اتفاق بزرگ در شهر بدل می‌کند.

- استادی در آموزش پزشکی خراسان

با توجه به سابقه حضور دکتر احمد سالاری در آموزش پزشکی، می‌توان او را از پایه‌گذاران آموزش نوین پزشکی در خراسان هم به شمار آورد. سالاری از سال ۱۳۱۹ خورشیدی در آموزشگاه عالی بهداشت در سمت استاد در تربیت نیروی پزشکی برای شهر نقش دارد.

در خرداد ۱۳۲۶ خورشیدی، در غیاب دکتر سامی‌راد که برای شرکت در کنگره بین‌المللی بیماری‌های کودکان به نیویورک رفته بوده، امور اداری آموزشگاه بهداری را بر عهده می‌گیرد. وقتی هم که در یک آذر، ۱۳۲۸ خبر افتتاح دانشکده طب به گوش می‌رسد، حضور پزشک سرشناس شهر در کرسی آموزش چیز عجیبی نیست.

سالاری در سال‌های نخستین تدریس، به همراه دکتر سامی‌راد، تدریس دروس فیزیک و جانورشناسی را نیز تا زمان حضور استادان تهران بر عهده دارد و سپس استاد کرسی بیماری‌های داخلی این دانشگاه می‌شود که تا زمان مرگش ادامه می‌یابد.

- مطبی که پناه بیماران بود

قبول مسئولیت دکتر سالاری در استان و گرفتاری‌های بزرگ او نمی‌تواند این پزشک متعهد را از زباین بیماران دور کند. شاهد این ادعا نیز پیام‌های تشکری است که مردم برای تجلیل از او در جراید به چاپ می‌رسانند. ایرج جزیره، کارمند اداره ثبت، در سال ۱۳۳۰ با حقوق ناچیز که به زحمت می‌توانسته از پس عائله خود بریاید و پسرش مبتلا به تیفوئید و یاراتیفوئید بوده، یکی از این کسانی است که سپاس‌نامه‌اش در مطبوعات آن دوران چاپ شده است.

این نکته را رضا سالاری از نوادگان خاندان نیز در مصاحبه‌ای تصدیق می‌کند. «او به ویژگی کمک به مردم شهره بود. دکتر از اولین کسانی بوده که در مشهد خودرو داشته و خودرو و راننده‌اش را برای احوال پرسی از بیمارانش که مدت‌ها خبری از آن‌ها نداشته، می‌فرستاده است. همچنین شنیده‌ام که زیر نسخه افراد نیازمند می‌نوشته است: «هزینه دارو را به حساب شخصی من منظور کنید.»

سخت‌کوشی مداوم و شب‌زنده‌داری‌های پیاپی در راه عیادت از بیماران، رفته‌رفته سلامت دکتر سالاری را به مخاطره می‌اندازد. او در مرداد ۱۳۳۴ خورشیدی به دنبال ابتلا به بیماری قلبی، به همراه برادرش دکتر علی سالاری عازم پاریس می‌شود و پس از طی یک دوره درمان و بهبود نسبی، در آذرماه همان سال به ایران باز می‌گردد و در میان استقبال گرم همکاران، دانشجویان و شهروندان مشهدی به خانه می‌رود.

البته دوران بهبودی دکتر سالاری چندان به طول انجامید و نوروز سال ۱۳۳۵ که دیدار عمومی در منزلش برقرار بوده، جزو آخرین دیدارهای او با همشهریان‌اش است. دکتر احمد پس از یک سال تحمل بیماری قلبی، در نیمه‌شب یکشنبه ۲۴ تیرماه ۱۳۳۵ خورشیدی، در سن ۵۲ سالگی، بر اثر سکنه قلبی دارفانی را وداع می‌گوید تا افسوس و درینی که گفته شد را برای این شهر برجای بگذارد.

مشهد نقشی ویژه داشتند، میراث این مرد برای خاندانش پزشکی بود، زیرا در نسل نوادگان او هم ظاهر شد. از روزگار آن‌ها اکنون فقط خانه‌شان مانده است که هنوز پایرجاست و یاد سالاری‌ها را در دل مردم مشهد زنده می‌کند. چهاردیواری‌ای که اکنون به عنوان میراث خاندان سالاری ثبت ملی شده است، شاهد برجای مانده از آغاز مسیر پزشکان خانواده سالاری است که در مشهد به حسن کار و اخلاق شهرت داشتند. خانه سالاری حوالی سال ۱۳۰۵ با تلاش دکتر رضا پشت باغ نادری ساخته شد تا محل سکونت پدر باشد و چهار تن از پسران نیز در حوالی خانه او گرد آمدند تا منظومه سالاری‌ها در مدار معتمدالحکما بجرخد. همین پنج خانه بود که آن محله و کوچه را به کوی سالاری‌ها معروف کرد.

شهر

ايشنه ۱۱مهر۱۳۵۵ ۱۸مهر۱۳۸۹ ۱۵شماره



تاریخ و هویت

ایران نامه

به مناسبت ثبت جهانی شدن یمن امین پرونده میراث فرهنگی ایران(قسمت نخست)

آشیانه عقاب



هادی دقیقاً| سال ۱۳۸۱خورشیدی پروژه الموت قزوین دهان به دهان بین جامعه باستان‌شناسی ایران چرخیدو همه امیدوار بودند بعد از چندبار حفاری غیراصولی و چندین حفاری غیرمجاز؛ هم‌زمان با ثبت ملی شدنش، غبار تاریخ از رویش پاک شود و داستانش جهانی شود. از آن سال الموت به‌عنوان یکی از چند قلعه معروف ایران، برای خودش جایی بین فهرست میراث فرهنگی ملی ایران باز کرد. از آن زمان ۲۴ سال می‌گذرد، اما داستان این قلعه ویران شده نه تنها کم‌نگش نشد، بلکه همان مُهر ملی‌شدن سنگ‌بنای جهانی‌شدنش شد. حالا پس از این همه سال، قلعه الموت قزوین به‌عنوان سی‌ام پرونده از میراث ملی ایران در فهرست آثار جهانی ثبت شده است. این یعنی تاریخ و داستان و موقعیت این قلعه آن قدر شگفت‌انگیز است که ارزش جهانی‌شدن دارد. الموت را معمولاً با نام حسن صباح و اسماعیلیان می‌شناسیم، اما این فقط بخشی از تاریخ آن است. دیلم نام منطقه‌ای در شمال قزوین و در دل کوه‌های البرز بوده که از شرق به طبرستان و از غرب به گیلان می‌رسیده است. الموت بخشی از دیلم یا دیلمان است. امروز الموت را با نام همان قلعه معروف کنار روستای گازرخان می‌شناسیم، اما دره الموت بر است از قلعه‌هایی که اسماعیلیان تسخیر یا خودشان بنا کردند. با همه این‌ها، در جغرافیای ایران از خراسان گرفته تا قزوین، الموت مهم‌ترین قلعه اسماعیلیان بوده است. حسن صباح سال ۴۸۳قمری این قلعه را گرفت و فصلی تازه از رویارویی برابر خلفای عباسی و شاهان ترک‌تبار سلجوقی آغاز کرد. موقعیت جغرافیایی کم‌مانند، دسترسی الموت به ایالات مرکزی و شمالی ایران را سریع می‌کرد. گزارش پیش‌رو نقبی است بر تاریخ این قلعه.

- الموت حسن صباح

قلعه الموت در صد کیلومتری شمال قزوین است. گردنه‌ها و دره‌های زیبای این مسیر، انتهای آن را به ارتفاعات تنکابن و جنگل‌های دوهزار می‌رساند. الموت در میانه این مسیر سخت‌گذر قرار دارد و با توجه به این عارضه‌های طبیعی، مکانی مناسب برای قلعه‌سازی به شمار می‌رفته است. قلعه الموت در سده سوم قمری ساخته شده است. عطاالملک جوینی در «تاریخ جهانگشای جوینی» آورده است: «یکی از ملوک ارجستان در ۲۴۶قمری بر کوهی که دژ الموت بر آن است، عمارتی کرد و ملوک دیلم به این دژ مفتخر بودند.» این کتاب در سده هفتم هجری نوشته شده است و بخشی از آن به تاریخ فرقه اسماعیلیه می‌پردازد. قلعه الموت مدت‌ها در دست دیلمیان، آل بویه و حتی سلجوقیان بود. سرانجام، حسن صباح سال ۴۸۳قمری به این قلعه دست یافت و آن را بر مقر حکومت خودش بدل کرد. در زمان اسماعیلیان قلعه الموت تا جای ممکن گسترش یافت و سازه‌های وسیع و استحکامات قوی در آن ساخته‌شد. آن قدر قوی که در ۲۵ سال حضور حسن صباح در آن (درگذشته سال ۵۱۸قمری) چندین بار قلعه محاصره شد، اما هرگز فتح نشد. پس از او جانشینانش در قلعه اقامت داشتند تا سال ۶۵۴قمری که هلاکوخان الموت را تسخیر کرد و در تاریخ آمده است که غارت و ویران کرد. با همه این‌ها، اطلاعات امروز ما می‌گویند که قلعه تا دوره صفویه همچنان مسکونی بوده است. عطاالملک جوینی که در حمله هلاکوهمرآه‌وشاهد سقوط الموت بوده، معتبرترین منبع برای روایت این داستان است؛ [...] و الموت کوهی است که تشبیه آن به شتر زانورده و گردن بر زمین نهاده کرده‌اند و به وقتی که پای دژ بودم، بر هوس مطالعه کتابخانه‌ای که صیت آن در اقطار شایع بود، عرضه داشتم که نفایس کتب الموت را توضیع نتوان کرد. پادشاه آن سخن را پسندیده، فرمود و اشارت راند تا به مطالعه آن رغبم و آنچه یافتم از مصاحف و نفایس کتب بیرون آوردم و آلات رصد از کراسی و ذات‌الحق و اسطرلاب‌ها [...] و دیگر که موجود بود برگرفتم و باقی آنچه تعلق به ضلالت و غوایت ایمن بود و پس از آن همراه هلاکو رفتم. با همه ن و نه معقول معتمد، بسوختم [...] دژی بود که [...] چنان استحکامی داده بودند که آهن وقت تخریب آن گویی بر سنگ می‌زد. در احجار آن چند سابات با طول و عرض و ارتفاع و حوض‌های عمیق از سنگ و گچ ساخته بودند و جهت شراب و سرکه و عسل و انواع مایعات و اجناس جامدات انبارها و حوض‌ها کنده [...]».

- پس از ویرانی

دژهای اسماعیلیان فقط مرکز سیاسی نبودند، بلکه پایگاه مذهبی آن‌ها نیز به شمار می‌رفتند. چنان‌که پیش‌تر آمد، کتابخانه قلعه الموت پراوازه بوده، ابزار نجوم و رصد ستارگان داشته و پژوهش‌هایی در زمینه داروهای گیاهی و ریاضی و نجوم هم در آنجا انجام می‌شده است. این دژها همچنین محلی برای پناه‌گرفتن بودند. ناصرخسرو که از ترکان سلجوقی می‌تالید، به اسماعیلیه و دژهای آن‌ها پناهنده شد. خواجه نصیرالدین توسی از حمله مغول به الموت پناه آورد و تا ۶۵۴قمری در زمان سقوط الموت در آنجا ساکن بود و پس از آن همراه هلاکو رفت. با همه این‌ها، حمله ایلخان مغول پایان کار الموت نبود. اسماعیلیان پس از این حمله ویرانگر، قلعه الموت را بازسازی کردند و مدتی آنجا ساکن بودند. در دوره صفویه از این دژ ویران شده ولی همچنان محکم، به عنوان تبعیدگاه استفاده می‌شد و به «فراموش‌خانه» معروف بود. در دوره قاجار، الموت کامل متروک و خراب شده بود. گسست اطلاعات تاریخی از صفویه تا این دوره، فهم تاریخ الموت را دشوار می‌کند. با وجود این، عوامل طبیعی دلیل دوم این ویرانی است. شاهزاده قجری حاکم الموت، مهتم ردیف اول این ویرانی است که حتی هلاکوخان، نوه چنگیز مغول، هم به پایش نمی‌رسد. از آنجا که تقریباً از ساخت وسازهای پایین قلعه چیزی باقی نمانده است، می‌شود دلیلش را تخریب عمدی انسانی دانست. گویا شاهزاده قجری «هزار عمه برای کنده‌کار در دژ به کار واداشته [بوده] است». حفاری‌های غیرمجاز و چند کاوش نصفه‌نیمه با مجوز اداره باستان‌شناسی، بخش دیگری از الموت را تخریب کردند تا سرانجام حوالی دهه ۲۰ کاوش‌های علمی آن باگرفت و سال ۱۳۸۱ الموت ثبت ملی شد.

ادامه دارد...

تاریخ نگار

تندیس مرمری مینرو؛ الهه خرد و جنگ



گروه تاریخ و هویت| تصویر که می‌بینید، تندیس مرمری مینرو یا همان «آتنا» در اساطیر یونان است که متعلق به سده دوم میلادی و در حمام‌های کاراکالا در رم کشف شده است. تندیس این الهه یا کلاه خود کورینتی و زرهی مزین به سردوسا(گورگونون) به‌تصویرکشیده شده که نمادی از خرد، قدرت و محافظت است. این اثر، بخشی از مجموعه‌فازنه‌است ونسخه‌ای رومی از یک تندیس یونانی دوره کلاسیک محسوب می‌شود و اکنون در ناپل ایتالیا، موزه ملی باستان‌شناسی نگهداری می‌شود.